

تفسیر سوره قدر (جلسه دوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۶/۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطَلَعِ الْفَجْرِ (۵)

محضر همه اساتید و دوستان عزیز و بزرگوار عرض سلام و ادب دارم و تشکر ویژه می کنم از برادر عزیز و بزرگوارمان جناب آقای دکتر حمزه پور که رحلت این عالم مجاهد و خدمتگزار به اسلام و مکتب شیعه، مرحوم آیت الله طالقانی را یادآوری کردند؛ ان شاءالله که با اجداد طاهریانشان در اعلاء علیین محشور باشند.

تفسیر آیه اول

در تفسیر سوره قدر بعد از آن مقدمه باید وارد آیات بشویم، اولین آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». قبل از اینکه مفاد کلی آیه را بررسی کنیم لازم است برخی از واژگان آیه روشن شود.

مراد از «القدر»

اولین واژه، واژه قدر است که مراد از قدر در این آیه چیست؟ واژه قدر و مشتقات آن در قرآن کریم در سه معنا به کار رفته است: یکی معنای ارزش و شرافت است مثل آیه شریفه «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» این مشرکان و کافران قدر خدا را نمی دانند؛ یعنی به عظمت و شرافت و بزرگی خداوند متعال پی نبرده اند؛ پس قدر در این آیه به معنای ارزش و عظمت و شرافت است.

یک کاربرد دیگر واژه قدر، تقدیر و اندازه گیری کردن است، اندازه یک شیء ای را به لحاظ کمیت و کیفیت تعیین کردن و ایجاد کردن است؛ یعنی تقدیر، هم به اندازه گیری کردن است و هم به معنای اندازه دادن است؛ یعنی به یک شیء ای کیفیت و کمیت خاصی که اطراف آن است، این به معنای تقدیر هم است. در قرآن هم آیات متعددی داریم که این واژه و مشتقاتش، به معنای دادن اندازه به یک شیء است؛ مثل آن آیه شریفه «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ»، خداوند سبحان آن کسی است که، آن پرودگاری است که ابتدا تقدیر هر شیء ای را تعیین می کند و به او می دهد، آنچه از کمیات یا کیفیات یک شیء باید داشته باشد به آن عطا می کند، بعد او را هدایت می کند. یا آیه شریفه «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»؛ ما هر شیء ای را در عالم طبیعت با قدر و اندازه آفریدیم؛ یعنی

شما هیچ موجودی را در عالم طبیعت پیدا نمی کنید که وجود بی حد و اندازه داشته باشد. هر موجودی یک اندازه وجودی به لحاظ کمیت و کیفیت دارد.

کاربرد دیگر این واژه به معنای ضیق و تنگنا است، «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» - آیه ۶۲ سوره عنکبوت. خدا است که به هر کسی که اراده کند آن رزقش را گسترش می دهد، وسعت می دهد و هر کسی را هم که صلاح نداند و مصلحت نبیند برای او رزق او را تنگ می کند. «يقدر» یعنی تنگ کردن، کوتاه کردن. پس در قرآن در سه معنا به کار رفته است، حالا بحث در این است که این واژه قدر در سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» آیا به معنای ارزش و شرافت است، به معنای اول است یا به معنای دوم است، یا به معنای سوم است؟

معنای سوم خیلی طرفدار ندارد، یعنی اندکی بود که این قدر را در آیه شریفه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» به معنای تنگنا و ضیق گرفته اند، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»؛ یعنی ما قرآن را نازل کردیم در شبی که آن شب تنگنا و ضیق داشت و برای اینکه این بیانیشان را، فهمشان را توجیه کنند، می گویند به این خاطر است که در شب قدر ملائکه بر زمین فرود می آیند و زمین گنجایش حضور همه ملائکه را ندارد و یک تنگنایی و ضیقی در زمین از حضور ملائکه ایجاد می شود؛ به همین خاطر قدر را به این معنا گرفته اند و این البته یک پشتوانه و پیش فرض کلامی دارد و آن این است که اینها ملائکه را یک موجودات جسمانی و مادی می دانند که مکان اشغال می کنند. فضا اشغال می کند، بنابراین با نزولشان در روی زمین وسعت زمین کانه تنگ می شود و دچار ضیق می شود؛ اما این خیلی در میان آن مفسران طرفدار پیدا نکرده است.

عمدتاً مفسران یکی از دو معنای قبلی را برگزیده اند، برخی از مفسران گفته اند این به معنای اندازه دادن و اندازه گیری است؛ به خاطر اینکه در شب قدر این همه حوادثی که در سال آینده می خواهد وجود پیدا کند، تقدیرش در آن شب معین می شود، یعنی اندازه وجودی، کیفیت وجودی آن در شب مبارک قدر مقدر می شود، مثلاً در شب قدر مقدر می شود که فلان نوزاد از فلان پدر و مادر در چه روزی و در چه ساعتی، در چه مکانی، به دنیا بیاید، با چه اندازه وجودی، وزنش، رنگش، ویژگی های دیگری که این نوزاد به لحاظ جسمانی و روانی و روحی دارد. همه این ویژگی ها در شب قدر مقدر می شود. اینها معتقد هستند که قدر به این معنا است.

یک قول دیگر این هم است که قدر در اینجا به معنای ارزش است، به معنای شرافت است. ما قرآن را در شبی نازل کردیم که آن شب، شب شریفی است، شب بسیار با عظمت و بزرگی است.

هر دو این معنا سازگار است، مؤیدِ روایی و قرآنی دارد، به نظر ما این قول سوم روشن تر است که ما قدر را به معنای ارزشمندی و عظمت بگیریم، دو شاهد قرآنی هم می شود برای این نظر سوم در نظر گرفت. این نظر اخیری که ما برگزیدیم و آن این است که آیات سوره دخان است. آن آیات اولیه سوره دخان با آیات سوره قدر هم مضمون و هم موضوع است، در سوره دخان داریم «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» ما قرآن را در شب مبارکی، در شب پر برکتی، پر خیری، با عظمتی، با شرافتی نازل کردیم.

یا آیه سوم همین سوره قدر که می فرمایند «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ». این شب قدر از هزار شب دیگری که قدر در آن نباشد بهتر است و خیرش و شرافتش و عظمتش بهتر است و بیشتر است.

در هر صورت واژه قدر را در این آیه یا به معنای تقدیر باید بگیریم، اندازه دادن، تقدیر به معنای اندازه دادن؛ نه تعیین اندازه، کار خداوند متعال تعیین اندازه نیست، اندازه دادن است، اندازه وجودی به اشیاء می دهد، ما می آیم این اندازه های وجودی را می سنجیم و می فهمیم و در ذهنمان تعیین می کنیم.

یک معنا هم گفتیم معنای شرافت و عظمت است که هر دو سازگار هستند.

مراد از «لیله»

واژه دیگر واژه «لیله» است؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». عموم مفسران اتفاق نظر دارند که «لیله» در اینجا به معنای شب است؛ یعنی برهه ای از زمان، مقطعی از زمان، همان معنای متعارف و عرفی که دارد. ما قرآن را در یک شب نازل کردیم و نه در روز، یک شب از شب های ماه مبارک رمضان که آن شب به خاطر ارزشمندی آن و شرافتش یا به خاطر تقدیر اشیاء در آن شب، ما آن شب را لیله القدر نامیدیم. عموم مفسرین لیله را به همین معنی متعارف گرفتند؛ یعنی برهه ای از زمان، مقطعی از روز، شبانه روز که روشن است.

برخی از مفسرین مثل مرحوم شاه آبادی می فرمایند که مراد از لیله در اینجا وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام و حضرات معصومین است و به تعبیر دیگر مراد از لیله در اینجا وجود انسان کامل است. روح و حقیقت انسان کامل است؛ ایشان این رأی را برگزیدند. بعد چرا بر قلب و حقیقت و سرّ انسان کامل قرآن کریم تعبیر به لیله کرده است؟ ایشان می فرماید رازش در این است که انسان کامل تا به مرتبه فرو رفتن در آن تجلیات ذاتی پررودگار عالم نشود، تا زمانی که از خودش غافل نشود، خودش و خودیت و منیتش و حیثیات وجودی خودش و اشیاء و ماسوی الله تا ماسوی الله را از او پنهان نشود، تا از ماسوی الله غافل نشود و غرق در تجلیات الهی نشود به حقیقت خودش پی نمی برد، به آن سرّ وجودی خودش و استعدادهایی که دارد پی نمی برد، همین که

از خود و خودیات و منیات و حجاب های ظلمانی و نورانی رها شد، پوشیده شد، کانه آنها را ندید و نادیده گرفت و غفلت کرد، می تواند به سرّ وجودی خودش برسد و با آن سرّ وجودی خودش حقیقت قرآن کریم را دریافت بکند.

در ادعیه و در روایات هم داریم. برخی از روایاتی که نحوه دریافت نزول قرآن را برای پیامبر بزرگوار اسلام تبیین می کند، این نظریه را تأیید می کند. در روایات هم داریم؛ خصوصاً در روایاتی که در ذیل آیات سوره دخان آمده است، آنجا روایاتی داریم که می فرماید، آنجا داریم که «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ» ما در آن روایات «لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ» را به وجود مقدس حضرت صدیقه کبری تفسیر کردند، به وجود مقدس حضرات معصومین تفسیر کردند. حالا ما این بیان روایات را، این تفسیر روایات را از «لَيْلَةِ الْقَدْرِ» که این را بر حضرات معصومین تفسیر کرده اند این را فعلاً کنار می گذاریم و ان شاء الله در بحث روایی به آن پردازیم.

بیانی که مرحوم شاه آبادی دارد می خواستم بیان بکنم یک نزدیکی و قرابتی با روایات ذیل آن سوره دارد. مرحوم شاه آبادی سعی کرده اند که یک دلائلی را هم برای اثبات مدعای خودش بیاورند. شش دلیل آورده اند ولی لازم نیست ما به طور مفصل همه دلائل ایشان را بیان بکنیم. دو، سه تا از مهمترین دلائلش را می آوریم و ان شاء الله بعد در انتهای این بحثمان در ذیل این آیه یگ بازگشتی می کنیم ببینیم آیا دلائل ایشان از چه قوتی برخوردار است.

اولین دلیل ایشان این است که شب و روز اصولاً زمان، یک وجود مستقلی ندارد. زمان، بُعدی از ابعاد وجودی اشیاء است؛ یعنی ما در عالم به اضافه زمان طبیعت اشیاء و موجودات نداریم، آنچه که در عالم طبیعت است اشیاء است، اشیاء مادی است، منتها هر شیء ای از اشیاء مادی ابعاد وجودی دارد، یک ابعاد ثلاثه ای دارد. یکی از ابعاد آن موجود مادی هم زمان دار بودن است. بنابراین اگر فرض کنید در عالم دنیا فرضاً هزار شیء وجود دارد، اگر هر هزار شیء از بین برود، دیگر زمان هم از بین رفته است، مکان هم از بین رفته است. این طور نیست که اشیاء مادی از بین بروند ولی زمان وجود داشته باشد. زمان یک وجود مستقل از وجود اشیاء ندارد. یک بُعدی از ابعاد اشیاء مادی است؛ آن هم به جهتی که اشیاء مادی ماده دارند و ماده مستلزم وجود تدریجی است و در تدریج است که زمان به وجود می آید؛ چون هر موجودی در عالم طبیعت حرکت دارد و چه حرکت در عوارض و چه حرکت در جوهر. آن زمان این کمیت حرکت همان زمان می شود.

در هر صورت حالا وارد این بحث های فلسفی هم نشویم، ایشان می فرماید - نه ایشان، همه فلاسفه این را می گویند - زمان، بُعدی از ابعاد موجودات مادی است، هم چنان که مکان هم همین طور است، این طور نیست که

عالم دنیا یک مکانی باشد که موجودات مادی را در خودش جای داده باشد. یک ظرفی باشد برای موجودات مادی، نه، اگر موجودات مادی از بین بروند، مکان هم از بین رفته است، این طور نیست که موجودات مادی از بین بروند ولی در مکان در عالم طبیعت باشد.

پس مکان و زمان دو شیء مستقل نیستند، وجود خارجی مستقلی ندارند. حالا که زمان وجود خارجی مستقلی ندارد، متصف به شرافت و پستی نمی شود. زمان چیزی نیست که بگوییم این زمان شریف است و زمان دیگر شریف نیست. این شب، شب با شرافت است و شب های دیگر این طور نیست. شب ها همه مثل هم هستند. روزها همه مثل هم هستند. زمان ها همه مثل هم هستند. این حوادثی که در عالم طبیعت اتفاق می افتد، این پدیده هایی که رخ می دهد، آن پدیده ها هستند که ارزشمند هستند و شرافت دارند و زمان ها شرافتشان یک شرافت تبعی است، یک شرافت عارضی است، به شرافت آن حادثه ای که در آن زمان رخ داده است به تعبیر عامیانه، آن زمان هم شرافت پیدا می کند. مکان ها هم همین طور هستند. هیچ مکانی شرافت ذاتی ندارد. هیچ زمانی هم شرافت ذاتی ندارد. هستی هم ندارد. اگر قرآن کریم مثلاً در سوره قمر، یا در برخی از سوره های دیگر آیام یا یومی، روزی را به نحوست توصیف کرده است که می فرماید ما بر اینها یک بادی را نازل کردیم «فِي يَوْمٍ نَحْسٍ» یا ایام نحسات، در روز نحسی این عذاب را نازل کردیم، این نزول عذاب بر آنها نحس بوده است، نه اینکه یک روزی فی حد ذاته نحس باشد و این عذاب در آن روز نازل شده باشد.

بنابراین، حالا که زمان فی حد نفسه وجود خارجی مستقل ندارد و متصف به شرافت و پستی و اینها نمی شود، ما می فهمیم که مراد از لیلۀ در این آیه زمان نیست، چرا؟ چون در این آیه خود شب متصف به با ارزش بودن و با عظمت بودن شده است. چون خود شب متصف شده است و می دانیم شب زمانی متصف به پستی و خوبی و شرافت نمی شود؛ پس مراد از لیلۀ در این آیه زمان نیست، بلکه وجود انسان کامل است.

نکته دیگری که ایشان به آن تمسک کرده است این است که در قرآن کریم مهم این است که بگوید قرآن بر چه کسی نازل شد؟ بر چه چیزی نازل شد؟ نه اینکه در چه زمانی نازل شد، توضیح دادن و بیان «مَنْ نُزِّلَ عَلَيْهِ» مهمتر است بر بیان «مَا نُزِّلَ فِيهِ»، این طور که شما آیه را تفسیر می کنید، قرآن «مَا نُزِّلَ فِيهِ» را توصیف کرده است که همان شب باشد. مقطعی از زمان باشد؛ اما «مَنْ نُزِّلَ عَلَيْهِ» را بیان نکرده است در حالیکه بیان «مَنْ نُزِّلَ عَلَيْهِ» مهمتر از «مَا نُزِّلَ فِيهِ» است.

پس قرآن می خواهد در این آیه بگوید که ما قرآن را بر کسی نازل کردیم و آن کس قلب انسان کامل است. روح و سرّ انسان کامل است و اگر شما آیه را به این شکلی که ما تفسیر می کنیم تفسیر کنید، آیات بعدی هم معنایش روشن تر می شود؛ «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ». شما این طور معنا می کنید. می گوید شما نمی توانید عظمت و شرافت شب قدر را درک کنید؛ در حالیکه طبق تفسیر ما آیه روشن تر است. ای پیامبر تو نمی توانی قدر خودت را بدانی؛ یعنی تو تا زمانی خودت لیلۀ نشوی و تا زمانی که به سرّ خودت نروی، به سرّ خودت نرسی، از حجاب ها رها نشوی و با آن حقیقت قرآن اتصال وجودی برقرار نکنی خودت نمی فهمی چه استعدادی داری، خودت نمی فهمی چه حقیقتی داری؛ حقیقت خودت زمانی بالعیان برای تو کشف می شود که تو از همه اشیاء، از ماسوی الله غافل شوی و ماسوی الله برای تو پنهان شوند؛ همچنان که اشیاء در شب پنهان می شوند.

در بیان دیگری ایشان دارد، دلیل دیگری دارد و آن این است که در آیات بعدی در این سوره قدر خداوند متعال می فرماید که «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا» ملائکه و روح در این لیلۀ القدر نازل می شوند. ملائکه که زمانی نیستند، موجودات زمانی نیستند، آنها اصولاً نه در زمان نازل می شوند و نه در مکانی نازل می شوند، نه نزول در زمان دارند و نه نزول در مکان دارند. این موجودات مادی هستند که نزول مکانی و زمانی هستند و نزول در مکان دارند؛ یعنی مکانی هستند، ملائکه که نه خصلت زمان را دارند و نه خصلت مکان را دارند، نه قید زمان را دارند و نه قید مکان را دارند، پس نزول در زمان ندارند، نزول در مکان ندارند؛ اها نزول بر قلب پیامبر دارند، چون قلب پیامبر از جنس ملائکه است، قلب پیامبر از جنس مجردات است. سرّ پیامبر اکرم مادی نیست. سرّ انسان کامل مادی نیست؛ هم چنان که اصولاً روح انسان ها از جنس ماده و جسم نیست؛ یعنی یک انکشافی برای جان و سرّ پیامبر اکرم رخ می دهد نسبت به ملائکه یا هر موجود دیگری. این دلائل و دلائل دیگری ایشان دارند که حالا رسیدگی آن باشد برای اینکه این آیه زمانی که مفادش کاملاً روشن شد.

مرجع ضمیر در «أَنْزَلْنَاهُ»

نکته بعدی این است که این مرجع ضمیر در «أَنْزَلْنَاهُ» چیست؟ هر ضمیری یک مرجعی می خواهد. برخی از مفسران؛ یعنی اندکی از مفسران در طول تاریخ، آن هم از قدما، گفته اند این ضمیر به جبرئیل بر می گردد؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»؛ یعنی ما جبرئیل را در شب قدر نازل کردیم. این خیلی مورد توجه مفسران قرار نگرفته است و به حق هم همین طور است. این قول نه شواهد درونی متنی قرآنی دارد و نه از روایات مؤید دارد و غیره.

مشهور مفسران و بلکه می شود گفت که اجماع مفسران به غیر از بعضی ها در این است که این ضمیر به قرآن برمی گردد؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» یعنی «إِنَّا أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ». آن وقت اینها با این چالش مواجهه شده اند که اگر این ضمیر بخواهد به قرآن برگردد، قرآن باید در این سوره قبل از این واژه ذکر شده باشد. مرجع ضمیر باید ذکر شده باشد؛ ولی در این آیه شریفه مرجع ضمیر ذکر نشده است. اینها هم پاسخ داده اند. پاسخ درستی هم هست و آن این است که لزوم ذکر مرجع ضمیر برای رفع اشتباه است، برای رفع التباس است؛ بنابراین اگر در موردی ضمیر ما مرجعش کاملاً برای مخاطب روشن باشد، دیگر نیازی ندارد که گوینده قبل از آن مرجع برای ضمیر ذکر بکند. اینجا چون هر مخاطبی زمانی که با قرآن آشنا باشد و با آیات قرآن آشنا باشد، با این آیه مواجه شود، همین که بشنود «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، ذهنش به سمت قرآن می رود و می گوید ما قرآن را در شب نازل کردیم. چون التباسی، اشتباهی پیش نمی آید، لزومی ندارد مرجع ضمیر ذکر شده باشد.

یک قول دیگری است، همان قول مرحوم شاه آبادی و برخی دیگر از عارفان و آن این است که مرحوم شاه آبادی ره می فرماید که ضمیر «أَنْزَلْنَاهُ» به قرآن بر نمی گردد، بلکه ضمیر «أَنْزَلْنَاهُ» به هویت مطلقه برمی گردد؛ چون ضمیر هو و هو در قرآن به هویت مطلقه برمی گردد؛ مانند «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» اینجا ضمیر هو به همان هویت مطلقه برمی گردد. بعد این اشکال را مطرح کرده است و پاسخ داده است که هویت مطلقه که اصولاً نزول ندارد، تنزل ندارد، حتی تجلی ندارد. می فرماید نه اینکه علم خداوند متعال ذاتی خداوند متعال با آن مرتبه هویت مطلقه، اتحاد وجودی دارد، مراد از نزول هویت مطلقه علم ذاتی خداوند متعال است. تجلی علم خدا است. آن وقت معنای آیه این می شود که «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»؛ یعنی ما آن علم ذاتی خدا را بر قلب پیامبر اکرم نازل کردیم، بر قلب انسان کامل نازل کردیم. بعد ایشان می فرماید که البته این تنزل علم ذاتی خداوند متعال مراتب دارد. چند مرتبه این تنزل رخ داده است، آخرین مرتبه تنزل، قرآن ملفوظ شده است، قرآن لفظی شده است. این قرآنی که ما در عالم طبیعت در محضرش هستیم. قبل از این مراتبی از هستی وجود دارد و در هر مرتبه ای علم ذاتی خداوند یک تجلی دارد و در آن مراتب و در آن عوالم قلب پیامبر بزرگوار اسلام آن حقیقت علم ذاتی خداوند را که بعدها در غالب الفاظ و عبادات دربیاید این قرآن می شود. آن مرتبه علم ذاتی قبل از اینکه در غالب این الفاظ و مفاهیم دربیاید آن با سرّ و حقیقت محمدیه (صلی الله علیه و آله و سلم) آن اتحاد وجودی پیدا کرده است؛ کأنه قلب وجود مقدس پیامبر اکرم یا انسان کامل یعنی پیامبر اکرم و حضرات معصومین مظهر علم ذاتی خداوند است. مظهر تجلی علم ذاتی خداوند است. به همین خاطر هر آنچه که در هستی وجود دارد و وجود پیدا می کند، در عوالم هستی، او برای انسان کامل مکشوف است، حاضر است و پیامبر بزرگوار اسلام علم تام به آنها دارد. همچنین علم به این قرآن ملفوظی که هست. این هم بیانی است که

ایشان در اینجا دارند. این را هم باز داشته باشیم تا ان شاء الله در انتهای این آیه ببینیم که چه نسبتی بین بیان ایشان و آن چرا که از این آیه می شود استنباط کرد وجود دارد.

«مراد از «انزله» (نزول قرآن)

مطلب بعدی که جان این آیه است و آن نکته محوری این آیه است، بحث خود نزول قرآن است، اصولاً «أُنزِلْنَا» فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ یعنی چه؟ ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم. حالا شب قدر را چه برهه ای از زمان بدانید، چه یکی از شب های ماه مبارک رمضان بدانید، چه قلب انسان کامل بدانید، آن وقت ضمیر «أُنزِلْنَا» حالا چه آن علم ذاتی بدانید؛ چون می گوئید همان علم ذاتی در مراتب بعدی قرآن شده است، چه از همان ابتدا بگوئیم نه، این ضمیر به قرآن برمی گردد، این انزال قرآن یعنی چه؟ نزول قرآن یعنی چه؟

اقوال مفسران در حل ناسازگاری قرآن و روایات در باب نزول قرآن

مفسران چند تفسیر برای این آیه بیان کرده اند که مراد از نزول قرآن چیست؟ اولاً چرا این بحث مطرح است که به تفسیر و توجیه شروع کردند؟ به خاطر اینکه این آیه شریفه می فرماید «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ». ما قرآن را، یعنی کل قرآن را در شب قدر نازل کردیم، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ»؛ یعنی کل قرآن را نازل کردیم یا در سوره بقره داریم «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» در ماه مبارک رمضان کل قرآن نازل شده است. القرآن نازل شده است.

در سوره بقره می فرماید که کل قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شد و بعد در این دو سوره دیگر فرمود در شب قدر نازل شد و بعد روایات ما می فرمایند که شب قدر یکی از شب های ماه مبارک رمضان است. آن وقت مجموع آیات سوره بقره و سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» و سوره دخان مجموع آن این است که ما قرآن را در یکی از شب های ماه مبارک رمضان نازل کردیم که لیلۃ القدر نامیدیم.

حالا این نزول کل قرآن در شب قدر نازل شده است یعنی چه؟ در حالی که ما می دانیم قرآن در ظرف ۲۳ سال نازل شده است یک، و ابتدای نزول قرآن در روز ۲۷ رجب سال ۴۰ عام الفیل بوده است، بعد از ماجرای عام الفیل بوده است. قرآن می فرماید که ما کل قرآن را در ماه مبارک رمضان نازل کردیم ولی روایات و تاریخ می گویند که بعثت پیامبر بزرگوار اسلام اولاً در ماه رجب رخ داده است، ثانیاً در ظرف ۲۳ سال بوده است، نه اینکه کل قرآن در روز ۲۷ رجب باشد. بخشی از قرآن در ۲۷ رجب بوده است. بعد بقیه آن در طول ۲۳ سال بوده است؛ اما این آیات می گویند کل قرآن را ما در شب قدر نازل کردیم. این تعارض و این تنافی که بین آیات

قرآن و روایات و تاریخ است، تاریخ مبعث پیامبر بزرگوار اسلام است، باعث شده است که مفسران راه حل هایی برای حل این تعارض ارائه بکنند.

گروه زیادی از مفسران اعم از مفسران شیعه و اهل سنت این توجیه و تفسیر اول را ارائه کرده اند و جانبداری کردند و آنها این طور تفسیر می کنند، این آیات را این طور جمع بندی می کنند و می گویند بله، کل قرآن کریم یک بار بر آسمان اول نازل شد و ملائکه ای که در آسمان اول ساکن هستند کل قرآن را یعنی ۶۰۰۰ و چند صد آیه را یکجا آنجا دریافت کردند و بعد جبرئیل در طول ۲۳ سال خُرد، خُرد، تکه هایی از این قرآن را، آیات و سوره هایی از این قرآن را بر حسب آن دستوری که از جانب پروردگار عالم دارد در طول ۲۳ سال بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل کردند. بنابراین آیات سوره بقره و این دو سوره که می گوید ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، بله در شب قدر نازل شد؛ اما نه بر قلب پیامبر اکرم؛ بلکه در شب قدر نازل شد بر آن ملائکه ساکن آسمان اول، در نزد آنها این قرآن، مجموع قرآن بود و جبرئیل می آمد قطعه، قطعه از این قرآن را دریافت می کرد و در آن روز و آن زمان و آن سال مورد نظر بر پیامبر بزرگوار اسلام قرائت می کرد. این تفسیری است که این مفسران دارند، هم از مفسران شیعه از گذشته تا الان، این تفسیر طرفدارانی دارد.

این تفسیر با چند چالش مواجه است: اولین چالش این تفسیر این است که شما مستند قرآنی ندارید، این شواهد ارائه شده شما از قرآن، این تفسیر شما را تأیید نمی کند. روایاتی هم که به آن استناد می کنید، روایات قابل اعتمادی نیست، روایات اطمینان بخشی نیست که ما به آن روایات اطمینان کنیم و این تفسیر را بپذیریم.

اشکال دوم است که این نظریه شما مبتنی بر یک پیش فرض کلامی است و آن این است که شما برای قرآن یک حیثیت بیشتر قائل نیستید، یک نحوه وجود بیشتر قائل نیستید و آن هم وجود ملحوظ و مفهومی است. وجود در غالب این آیات و جملات و سوره ها است و چون چنین اعتقادی دارید مجبور هستید که اینگونه جمعی را میان آیات سه تا سوره شما ارائه بکنید با آن شواهد تاریخی و روایی که بیان کردیم.

اما اگر ثابت شود که قرآن چند ساحتی است، چند بُعدی است. یک ساحت قرآن که ساحت لفظی است این در ۲۷ رجب نازل شده است. آن هم بخشی از آن نازل شد؛ اما یک ساحت فرا لفظی دارد، یک وجود بسیط فرا لفظی دارد، آن می تواند غیر از ماه رجب نازل شده باشد و در ماه رمضان قبل از ۲۷ رجب سال بعثت پیامبر اکرم بر قلب پیامبر اکرم نازل شده باشد. اگر چنین وجودی برای قرآن ثابت بشود، یعنی اگر ثابت شد که قرآن وجود چند لایه ای دارد، چند مرتبه از وجود را داراست، دیگر نیاز نیست که بیاییم از آن تفسیر مذکور دفاع بکنیم. اشکال مهمتری که بر این دیدگاه وارد است این است که قرآن کریم خودش را به هدایت و رحمت و

بشارت و نور توصیف کرده است. در همان آیه سوره بقره داریم «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ». قرآن نازل شد در حالیکه هدایت برای مردم بود. در حالیکه بینات برای مردم داشت. این هدایت، هدایت بالفعل است، هدایت فعلی است، یعنی قرآن زمانی که نازل شد با نزولش هدایت بود. همراه با نزولش هدایت بود. بشارت بود، فرقان بود. شفاء برای بیماری دل ها بود؛ اما قرآنی که در آسمان اول نازل شود برای ملائکه آسمان اول نازل شود، آن قرآن هدایت نیست؛ چون ملائکه آسمان اول نیاز به هدایت ندارند، نیاز به نور قرآن ندارند و نیازی به فرقان ندارند، در حالیکه قرآن می گوید نه، با نزولش هدایت هم هست؛ در حالیکه در آن مرتبه اصلاً هدایت نیست. از زمانی هدایت می شود که به دست مردم برسد؛ در حالیکه می گوید نه، با نزولش هدایت هست.

این مفسران برای اینکه این مشکل را حل بکنند، پاسخ می دهند که قرآن کریم یک هدایت شأنی دارد، یک هدایت فعلی دارد. آن زمانی که به آسمان اول نازل شد، هدایت شأنی داشته است؛ یعنی شأنی هدایت انسان ها را داشته است، نه اینکه بالفعل هادی باشد. بالفعل فرقان باشد. بالفعل شفاء قلوب و امثال اینها باشد. بالقوه بوده است، استعداد و شأنیتهش را داشته است. بعد که به دست مردم برسد، آن استعداد فعلیت پیدا می کند. آن شأنیتهش فعلیت پیدا می کند، این پاسخ، پاسخ سُستی است و مفسران بزرگی مثل مرحوم علاقه طباطبائی (رحمه الله علیه) می فرمایند اینکه بگویند قرآن هدایتش شأنی است در آسمان اول شأنی بوده است و فعلیت پیدا کرده است، این با آیات قرآن سازگار نیست. قرآن صراحت دارد که با نزولش هدایت است. همراه با نزولش هدایت است. ثانیاً ما آیاتی در قرآن کریم داریم، موضوعاتی داریم، مسائلی داریم که با هدایت شأنی هم اصلاً سازگار نیست؛ مثل آیه یک سوره مجادله، آیه یک سوره مجادله می فرماید: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ». این آیه ناظر است به شکایت یکی از خانم هایی که در مدینه بود، شوهرش او را به سبک ظهار، به سبک آن طلاق جاهلیت داده بود و بعد پشیمان شده بود و زعمش بر این بود، گمانشان بر این بود که این طلاق رخ داده و باید اینها از هم جدا شوند. آن زن آمد خدمت پیامبر اکرم و شکایت کرد چنین اتفاقی افتاده است و راه حل چیست؟

قرآن این آیه را نازل کرد: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ». خدا شنید قول آن زنی که آمد نزد تو شکایت کرد. زمانی این آیه می تواند معنا داشته باشد که این اتفاق رخ داده باشد و این زن نزد پیامبر اکرم آمده باشد و شکایت کرده باشد و بعد قرآن واژه «سَمِعَ» به کار ببرد، فعل ماضی به کار ببرد و بگوید «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ»؛ اما اگر چنین اتفاقی نیفتاده باشد و این قرآن و سوره مجادله و این آیه در آسمان اول باشد، این آیه در آسمان اول اصلاً

بی معنا است و لغو است. در آسمان اول خداوند متعال بگوید: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ». یا آیات ناسخ و منسوخ. موجه بودن وجود ناسخ و منسوخ در قرآن به این است که اول آیه منسوخ نازل شود و مردم به این آیه منسوخ عمل کنند و خبر نداشته باشند این آیه می خواهد نسخ شود. بعد از مدتی که مردم به این آیه اول عمل کردند، آیه ناسخ بیاید و حکم آیه قبلی را نسخ بکند. این موجه است؛ اما در آسمان اول آیه ناسخ و منسوخ با هم نازل شده است و با هم در کنار هم قرار گرفته است. این آیات در آن مرتبه هیچ معنای روشنی ندارد.

تا اینجا این دیدگاه رایج و مشهور را توضیح دادیم. برخی از مفسران مانند شیخ محمد عبده و برخی از شاگردان عبده کوشیده اند که این دیدگاه اول را یک سر و سامانی به آن بدهند و این را موجه نشان دهند تا از اشکالات رها شود. آمدند گفتند که چون اولین سوره ای که بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شد، سوره حمد بود و سوره حمد به منزله کل قرآن است و سوره حمد خلاصه کل قرآن است و سوره حمد هم با بعثت پیامبر اکرم نازل شد، اشکالی ندارد بگوییم «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» ضمیر به سوره حمد برگردد؛ «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ». مراد از قرآن سوره حمد باشد. اگر اشکال بکنید که در این آیات آمده است قرآن نازل شده است، شما می گوید سوره حمد؛ یعنی سوره حمد خلاصه کل قرآن است، اگر سوره حمد نازل شود کأنه کل قرآن نازل شده است. سوره حمد چه زمانی نازل شد؟ سوره حمد هم با بعثت پیامبر اکرم نازل شد.

این قول هم اشکالاتی دارد و پذیرفتنی نیست. علت آن این است که اولاً براساس قول مشهور بعثت پیامبر بزرگوار اسلام در ۲۷ ماه رجب بوده است. ثانیاً اولین سوره ای که بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است سوره علق بوده است و آیات اولیه سوره علق کاملاً دلالت بر این معنا دارد؛ بنابراین اگر اولین سوره که بر پیامبر اکرم نازل شده باشد سوره حمد باشد این توجیه شما تا اندکی پذیرفتنی است، تا حدی پذیرفتنی است؛ اما اولین سوره، سوره حمد نبوده است، سوره علق بوده است و سوره حمد بعدها نازل شده است، نه اولین سوره باشد، ثانیاً، قرآن نمی گوید ما چیزی را نازل کردیم کأنه کل قرآن است، کأنه به منزله قرآن است، کأنه خلاصه قرآن است. می گوید ما خود قرآن را نازل کردیم، نه چیزی که کأنه قرآن باشد؛ بنابراین این اشکالاتی است که مفسرانی مثل مرحوم علامه طباطبائی بر دیدگاه عبده وارد کردند و لذا این دیدگاه را هم نپذیرفتند.

دیدگاه علامه طباطبائی (نزول دفعی و تدریجی قرآن)

اما دیدگاهی که برخی از مفسران دارند که اینها معتقد هستند که قرآن یک حقیقی است ذومراتب، قرآن مراتب وجودی دارد. این طور نیست قرآن یک مرتبه وجودی داشته باشد و آن هم مرتبه لفظی و مفهومی در قالب این

سوره ها و در قالب زبان عربی و امثال اینها. یک مرتبه قرآن، مرتبه زبانی قرآنی است، لفظی قرآن است، زبان عربی است. یک مرتبه قرآن دارد، آن قرآن فراتر از لفظ است یک حقیقتی است که در قالب الفاظ نیست فراتر از لفظ و مفهوم است؛ یعنی از جنس مفاهیم نیست. آن مرتبه قرآنی از جنس الفاظ و مفاهیم و اینها نیست. تعبیر مختلفی برای این مرتبه دارند، مثلاً مرحوم شهید مطهری از آن مرتبه به روح قرآن تعبیر می کنند. گویا قرآن یک جسمی دارد که این قرآنی است که ما در محضرش هستیم، در قالب الفاظ و جملات و آیات؛ یک روحی دارد که آن روح دیگر از جنس الفاظ نیست. یک حقیقتی است که حالا او را باید بررسی بکنیم. برخی حالا تعبیر دیگری دارند، می گویند قرآن یک نزول قرآنی دارد یک نزول فرقانی دارد. نزول فرقانی یعنی همین نزول قرآن در قالب این الفاظ و جملات، این قرآن ملفوظ و یک نزول قرآنی و جمعی دارد؛ یعنی قرآن یک وجود جمعی دارد که فرا لفظی و فرا مفهومی است که در شب قدر بر قلب پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است. این قرآن فرقانی، این قرآنی که در قالب الفاظ و مفاهیم است در طول ۲۳ سال بر قلب پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است.

مرحوم علامه طباطبائی هم چنین عقیده ای دارند. حالا اینکه قرآن فراتر از این مرتبه لفظی و مفهومی است و چند مرتبه دارد آن خیلی فعلاً مورد بحث ما نیست. نیاز هم نیست. اجمالاً بدانید که قرآن یا یک مرتبه فرالفظی و فرامفهومی دارد یا چند مرتبه، آن فعلاً خیلی مهم نیست.

اینها چنین ادعایی دارند. آن موقع آمده اند مشکل را و چالشی را که بیان کردیم این گونه حل کرده اند. پیامبر بزرگوار اسلام یک نبوت دارد و یک رسالت دارد. رسالت پیامبر بزرگوار اسلام در ۲۷ رجب شروع شد. رسالت یعنی یک مأموریت داشتن. مأموریتی خاص که مأموریت پیامبر اکرم با این قرآن لفظی شروع شد، با این نزول قرآنی شروع شد، در ۲۷ رجب با سوره علق شروع شد، اما قبل از ۲۷ رجب پیامبر بزرگوار اسلام به مرتبه نبوت رسید؛ یعنی به مرتبه اتصال با عالم غیب رسید. به مرتبه ای که قلبش در عالم غیب و عوالم وجود سیر بکند و اتصال وجودی پیدا بکند. در آن مرتبه که یکی از شبهای قدر در ماه مبارک رمضان بوده است، حالا قدر متیقنش این است که در اولین ماه رمضان قبل از بعثتش، در اولین شب قدر قبل از ۲۷ رجبی که مبعوث شدند کل قرآن را، یعنی آن مرتبه فرا لفظی قرآن را پیامبر بزرگوار اسلام دریافت کردند، کل قرآن را و با آن حقیقت قرآن، حقیقت فرا لفظی، اتحاد وجودی پیدا کردند.

حالا آیا این نظریه پذیرفتنی است؟ یعنی دلائل محکم و متقنی دارد؟ این یک، ثانیاً این تفاوت معرفتی؛ یعنی لوازم معرفت شناختی این دو دیدگاه چیست؟ یعنی دیدگاه دومی که مثل مرحوم علامه طباطبائی و مرحوم شاه

آبادی و مرحوم امام و فیض کاشانی و ملاصدرا و یک عده دیگری از مفسران عظیم الشان بیان کرده اند با دیدگاه مشهوری که قبلاً گفتیم که مثلاً قرآن یک بار بر آسمان اول نازل شد، بعد در ۲۳ سال به طور تدریجی، این چه لوازم معرفت شناختی دارد؟ در حوزه شخصیت شناسی پیامبر بزرگوار اسلام یک و در حوزه امام شناسی، اگر گفتیم که این مراتب وجودی دارد، این در بحث امام شناسی چه تأثیرات معرفت شناختی دارد؟ این لوازم معرفت شناختی آنها را باید مورد بررسی قرار بدهیم و بعد یک گریزی بزنیم به آن بیانی که مرحوم شاه آبادی داشتند که فرمودند «لیلة القدر» یعنی نفس انسان کامل، جان و سر انسان کامل یا روایاتی که فرمودند که مراد از «لیلة القدر» وجود مقدس حضرت علی (علیه السلام) و یا وجود مقدس صدیقه کبری (سلام الله علیها) است.

مهم بررسی ادله طرفداران این دیدگاه اخیر است. طرفداران این دیدگاه یک سری دلایل فلسفی و عرفانی آورده اند؛ مثل مرحوم امام، مرحوم شاه آبادی، مرحوم سید حیدر آملی و دیگر بزرگان شیعه و اهل سنت. یک دلایل قرآنی هست که مرحوم علامه طباطبائی تکیه ایشان بر دلایل قرآنی این بحث است، چون ما هم بحثمان بحث تفسیری است دیگر نیازی نیست که آن دلایل عرفانی و فلسفی این دیدگاه را بررسی بکنیم. باید ببینیم که به لحاظ تفسیری آیا این دیدگاه، دیدگاه موجه و پذیرفتنی است یا نیست؟

مرحوم علامه طباطبائی بحثشان را از واژه شناسی شروع می کنند، واژه نزول را و باب هایی که این واژه در آن باب ها و صیغه ها رفته است، در قرآن کریم بحث نزول قرآن گاهی در باب افعال آمده است «أُنزِلْنَا» «أُنزِلَ» یک چنین تعبیری که باب افعال است و گاهی در باب تفعیل، نزول قرآن بیان شده است، مثل «نزلنا» که باب تفعیل است. علامه طباطبائی می فرمایند که باب افعال برای نزول دفعی است، نزول دفعاً. یک شیء ای، یک موجودی که در یک آن، در یک زمان واحد به طور دفعی و دفعاً نازل می شود، در اینجا باب افعال به کار می رود. اینجا «أُنزِلْنَا» به کار می رود؛ اما یک شیء ای که بخواهد تدریجی و در بستر زمان به طور تدریجی نازل شود، آنجا از باب تفعیل استفاده می شود؛ چون باب افعال برای دفعاً بودن است، وجود دفعی است و باب تفعیل هم برای تدریجی است.

دفعی بودن و دفعاً بودن مستلزم وحدت وجودی است. اگر یک شیء ای وحدت وجودی داشت، وجود بسیط داشت می شود در یک آن وجود پیدا کند یا نزول پیدا کند. اما اگر وجود متکثر داشت، متعدد داشت، دیگر نه نمی شود در یک زمان واحد، آن واحد این وجود پیدا کند یا نزول پیدا کند. چون قرآن کریم در آیاتی از باب افعال و انزال استفاده کرده است، در آیاتی از باب تفعیل استفاده کرده است، چون بحث را از اینجا شروع کرده

است که قرآن دو نزول دارد: یک نزول افعالی دارد، دفعتهاً دارد و یک نزول تدریجی دارد، این اولین نکته ای است که ایشان بیان می کند. این فعلاً استدلال ایشان نیست. این نه استدلال ایشان است و نه پایه استدلال ایشان است. یک بحث لغت شناسی است که ایشان راه انداخته است تا بعد به دلیل اصلی خودشان منتقل شوند.

نکته بعدی این است که نزول دفعتهاً و دفعی دو اعتبار دارد، اصولاً یک موقع است که شما یک وجودی که فی حد ذاته متکثر است، اما شما او را واحد فرض می کنید، یک وحدت فرضی برای آن قائل می شوید، چون یک وحدت فرضی و اعتباری برای آن قائل می شوید، آن موقع تعبیر می کنید که این نزول دفعی پیدا کرده است. دفعتهاً نازل شده است. در قرآن کریم هم داریم «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً». ما از آسمان آب، باران می فرستیم. اینجا باب انزال آمده است، باران دفعتهاً در یک آن روی زمین نازل می شود؟ نه، تدریجی است، قطره قطره باران می آید و وجود متکثر دارد؛ اما این وجود متکثر فرض کنید در یک ساعت بارش باران، این وجود متکثر یک ساعت بارش را شما واحد فرض می کنید و لذا باب انزال را به کار می برید. این را واحد می بینید و نزول واحد و دفعی برای آن قائل می شوید می گویند «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً».

یک نزول هم نزول حقیقی است؛ یعنی وحدت، وحدت حقیقی است. واقعاً یک موجودی وحدت حقیقی دارد؛ چون وحدت حقیقی دارد، وجود یافتن یا نزول یافتنش در آن واحد است، در زمان واحد است.

در آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» و در سوره دخان و در سوره بقره «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» در این سه آیه باب افعال به کار رفته است، انزال به کار رفته است. یعنی قرآن یک وجود واحد دارد. بسیط واحد غیر متکثر دارد. فاقد اجزاء، فاقد الفاظ و جملات دارد. وجود واحد. علامه طباطبائی می فرماید که آیا این انزال و افعالی که این سه آیه به کار برده شده است، مراد این است که قرآن واقعاً وجود حقیقی واحد دارد و نزول دفعی حقیقی دارد؟ یا نه، قرآن کریم چنین حقیقت واحدی ندارد و فقط یک وجود متکثر در قالب ۶۰۰۰ و چند صد آیه دارد؟

اما خداوند متعال این وجود متکثر را واحد فرضی حساب کرده است و لذا نزول دفعی به آن نسبت داده شده است و می گویند این دو احتمال وجود دارد. اگر احتمال اول را بپذیریم، معنایش این است که قرآن یک وجود واحد فرالفظی دارد و یک وجود لفظی متکثر دارد؛ اگر احتمال دوم را بپذیریم که بگوییم درست است که باب افعال در این سه آیه به کار رفته است و درست است که باب افعال برای وجود دفعی و نزول دفعی است؛ اما اینجا وجود دفعی و واحد، این وحدت، وحدت حقیقی نیست، وحدت اعتباری و فرضی مثل همان نزول باران است. اگر درباره واژه «انزال» در این آیات شریفه احتمال دوم را بپذیریم که این وجود، این وحدت، وحدت

اعتباری است، وحدت حقیقی نیست، بنابراین نمی توانیم بگوییم که قرآن دو مرتبه وجود است. حالا کدام یک درست است؟ کدام یک از این دو احتمال قابل قبول است؟ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»؛ یعنی قرآن یک وجود واحد حقیقی فرا لفظی دارد و آن بر قلب پیامبر اکرم نازل شد یا نه، قرآن مُرادش این است که ما کل این قرآن متکثر را واحد فرض کردیم و در شب قدر نازل کردیم؟

علامه طباطبائی می فرماید هر دو احتمال موجه است؛ اما باید ببینیم آیات قرآن کدام یک از این دو احتمال را تأیید می کند، آیا آیات قرآن تأیید می کند که قرآن یک وجود واحد حقیقی دارد و لزوماً یک نزول دفعی حقیقی دارد یا نه، قرآن چنین وجود واحدی ندارد و لذا نزول واحد دفعی هم به معنای حقیقی آن ندارد؟ اگر این طور شد همان دیدگاه اول را که مشهور مفسران دارند باید بپذیریم. باید ببینیم که آیات قرآن کدام یک از این دو احتمال را تأیید می کند ان شاءالله جلسه بعد.

والسلام علیکم ورحمة الله